



الف. م. نیساری: مجموعه‌شعر «سفرنامه با صاد» اثر سیدمهدی موسوی را یکی از ناشران تخصصی حوزه شعر به نام انتشارات شهرستان ادب در ۶۹ صفحه منتشر کرده است.

این مجموعه، در واقع سفرنامه پیاده‌روی اربعین شاعری است که وی آن را با زبان شعر و در قالب شعر نیمبای سروده است.

۴۰ شعری که در این مجموعه در کنار هم جا باز کرده و قرار گرفته، به منزله ۴۰ منزلی است که شاعر طی کرده است.

بسیاری از مخاطبان و یکی دو تن از منتقدان نیز بر این باورند که «شاعر نیمبای این دفتر سیدمهدی موسوی، بیانی پر معنا دارد و احساسی سرشار از تصاویر پیاده‌روی اربعین؛ اشعاری که مخاطبانش را در موقعیت روان یک سفر روحانی، به پیش می‌برد.» من نیز بر این باورم که گاه اشعار این‌ دفتر به زیبایی

مخاطب‌محوری، شعارهایی را به نام شعر نیمبایی سرودند؛ آنگونه که انگار شعر نیمبایی با ماهیت انقلاب و کلام انقلابی سختیت بیشتری داشت. لیکن جنگ و نگاه دفاع‌مقدسی، که یک سال بعد از انقلاب اتفاق افتاد، شاعران را به سمت شعر کلاسیک سوق داد، تا اینکه قالب‌های کلاسیک کم‌کم احیا و شعر نیمبایی تقریبا به فراموشی سپرده شد. آنانی هم که دوستدار شعر نو بودند، به سمت شعر سپید گرایش پیدا کردند اما اقبال عمومی با قالب‌های کهن‌ن بود، بویژه غزل و پس از آن، قالب‌های رباعی و مثنوی و نیز تا حدی چهارپاره و دوبیتی. لیکن در این میان شاعری چون «قیصر امین‌پور» با کمی تاخیر، شاخص‌ترین شاعری بود که توانست حق شعر نیمبایی را با اشعار زیبا و والا و امروزین خود ادا کند، زیرا او نیز در آغاز به رباعی و دوبیتی و سپس احیا و سرودن غزل رو آورد و در این سه حوزه اشعار زیبایی از خود به جا گذاشت اما بعدها جایگاه اصلی خود را در شعر نیمبایی پیدا کرد. امید آنکه انتشار مجموعه شعر «سفرنامه با صاد» سروده سیدمهدی موسوی در قالب نیمبایی فضایی را پیش روی مخاطبان خود بگشاید تا بیش از پیش ظرافت‌ها، قابلیت‌ها و ظرفیت‌هایی که در شیوه شعر نیمبایی ذخیره شده است، به ظهور برسد.

اگرچه این یک قاعده نیست که شاعران هر یک از مجموعه اشعار خود را در یک وزن بسرایند و این یک امتیاز نیست اما ممکن است این امتیاز به‌وجود آید و تبدیل به یک ویژگی برای یک مجموعه شود؛ چنان‌که این وزن واحد در این مجموعه از آن روی برایش امتیاز و ویژگی محسوب می‌شود که اتحاد و وحدت موضوع و معنا را پررنگ‌تر و قوی‌تر کرده است؛ خاصه آنکه خود موضوع نیز یک امر واحد است و درباره پیاده‌روی اربعین است. این وزن آرام نیز علاوه بر موسیقی آرام درونی و آرامش‌بخشی که دارد، صدای گام‌های زائران را در دل می‌نشانَد. وزن شعر آرام است، به آرامی پیاده‌روی: «دشت/ گام‌های جابر و عطیه را/ یک هزار و چارصد بهار/ در بغل گرفته است/ خاک، زیر پوستش/ رد پای این دو را هنوز/ مثل خون تازه حفظ کرده است/ اولین مسافران اربعین هنوز هم/ در کنار ما پیاده سیر می‌کنند/ از عطیه در خیال خود سوال می‌کنم/ «جابر هزار و چارصد بهار پیش آمدن/ مدفن غریب و بی‌نشان دوست را/ بی‌فروغ دیده‌اش چگونه یافت؟/ با کدام سوی

درباره مجموعه‌شعر «سفرنامه با صاد» سروده سیدمهدی موسوی

# گامی در شعر نیمبایی

چشم/ بی‌امان به سوی کربلا شتافت؟» پاسخ عطیه یک کلام بود/ «بوی تربت حسین».

این آرامش را این وزن تا پایان رعایت می‌کند و شاعر اگر به واسطه معنا و مضمون نیز گاه نیاز به ضربهنگ تند داشته باشد، آن را از تصویرسازی‌های بیرون از وزن می‌گیرد:

«دسته عزای ابرها در آسمان/ ابرهای سینه‌زن/ ابرهای دم‌گرفته/ بغض‌کرده/ نوحه‌خوان/ بارشی مدام/ جاده را فراگرفته است…».

شعرهای این مجموعه اغلب زبانی نرم دارد و بار عاطفی شعرها هماهنگ با کلام است؛ نه از آن پیشی می‌گیرد و نه از آن عقب می‌ماند؛ آنگونه که گاه با یک قرینه تصویری به این مهم می‌رسد: «گم شده‌ست کودکی/ مسادری در ازدحام جمع/ بیمناک و بی‌قرار/ در تحریر میان رفت و بازگشت/ چادر سیاه سایه‌گسترش/ در برابرم/ شام تیره می‌شود/ آنچه دیدم از برابرم گذشت و ناپدید شد/ از زمان حال تا گذشته پرکشیدم و شتافتم/ بغض من شکست و طاقتم شهید شد/ چادر سیاه و خاکی زنی/ در مسیر شام/ بیمناک و بی‌قرار…».

این دفتر نیز مثل هر دفتر دیگری کاستی‌هایی دارد، مهم این است که این کاستی‌ها از حد و اندازه نگذرد. شعرهایی در این دفتر وقتی مقایسه می‌شود با اشاعر خوب آن، کاستی‌ها بیشتر خود را نشان می‌دهد.

مثل آنجا که مخاطب منتظر است که بهترین و موثرترین کلام را در پایان بشنود یا اینکه با سطر آخر آن را به دست آورد؛ خاصه آنکه شعر کوتاه هم باشد. حال آنکه سطر و جمله آخر شعر که این است: «تحت سرپرستی کدام تربت است؟» ماهیتی عامیانه دارد، در صورتی که شاعر می‌تواند، به این‌ها همین زبان گفتاری، سنگینی موضوع و مضمون را حفظ کند. شاعر سعی کرده در کل این شعر

نیز از گفتار و اصطلاحات عامیانه استفاده کند که موفق نبوده است و کلام را به سستی کشانده است. اگر نه کسی مخالف استفاده از اصطلاحات عامیانه و ضرب‌المثل نیست که اتفاقا به‌واسطه هم‌پشتوانه‌ای که دارند، به شعر قوت و قدرت و

عمق و گستردگی می‌بخشند؛ به شرطی که شاعر توانایی استفاده از آن را داشته باشد:

«روزگار/ چند سال از گار/ در تدارک است/ تا که آسمان مقیم خاکی زمین شود/ گرد و خاک این زمین تبرک است/ راستی/ گرد و خاک‌های این مسیر عاقبت‌به‌خیر/ تحت سرپرستی کدام تربت است؟» «چند سال از گار»، «مقیم‌بودن»، «عاقبت‌به‌خیری»، «تحت سرپرستی»، همه از اصطلاحات عامیانه است.

دیگر آنکه وقتی شعری با «پس چرا میان گاهواره، شیرخواره نیست» پایان می‌گیرد، باید زمینه را برای این خالصی بودن چنان مهیا کند که مخاطب انگشت به دهان بماند، نه اینکه شاعر بخواهد با شعار «این سوال موج می‌زند»، مخاطب را مجاب کرده و دچار حیرت کند!

اما از دیگر ویژگی‌های کتاب، یکی موضوع و مضمون واحد داشتن است، دیگری روایی بودن شعرهاست، سومی وزن مشترکی که به هماهنگی شعرها کمک می‌کند و در آخر نوع حماسی بودن شعرهاست که می‌توان آن را به یک حماسه آرام تعبیر کرد؛ حماسه‌ای که با ظاهر پیاده‌روی نیز همخوانی دارد، اگرچه این حماسه آرام مغایرتی با حماسه آتشفشانی درون‌زای شاعرانه نخواهد داشت. مهم این است که شاعر بتواند و توانایی ایجاد چنین آتشفشانی را داشته باشد. دیگر اینکه شاعر با توجه با آزادی‌هایی

که در شعر نیمبایی دارد، بهتر است از نظم فاصله بگیرد و مخاطب حرفه‌ای را نیز هرگز دست‌کم نگیرد و اینگونه حرف‌های عادی نزند؛ آن هم در یک شعر کوتاه!

«شب درنگ کوچکی است/ تا که فارغ از تعلقات دنیسوی/ پسای پرشتاب را برای رقع خستگی/ در میان پرنیان تاول و ترک رها کنم/ بلکه شمهای از دردهای سینه‌سوز خویش را/ با مدد از این خراش‌ها و زخم‌های مختصر دوا

کنیم/ ما به خواب می‌رویم و شب‌چراغ‌های تاول و ترک/ تا سحر/ به ما خیره می‌شوند». یعنی شاعر می‌خواهد با همان سطر آخر که چندان هم شاعرانه نیست، من مخاطب را مجاب کند؟ به نظر شما می‌تواند؟!

یادداشتی بر کتاب «شعر آیینی و تأثیر انقلاب اسلامی بر آن» اثر زهرا محدثی‌خراسانی

## محققانه و خواندنی اما ناکافی!

و سیف‌فرغانی اهل تسنن که یکی از زیباترین اشعار عاشورایی از آن او است: «ای قوم در این عزا بگریید بر کشته کربلا بگریید…»

بعد از اشعار آیینی خوابجوی کرمانی و ابن‌یمین می‌گوید و سلمان سماوجی و حافظ بزرگ‌مرتبه که دینداری‌اش او را وادار به ستیز با دینداران ربیایی و دروغین می‌کند.

نویسنده در بخش سوم از فصل دوم به «پیشینه مرثیه‌سرایی در شعر فارسی و تأثیر آن بر شعر آیینی» می‌پردازد و سپس مرثیه‌سرایی در ایران پیش از اسلام و پس از اسلام را مطرح می‌کند تا می‌رسد به بخش چهارم که شعر آیینی در دوره تیموری است که شاعران برجسته‌ای نداشتند اما کتاب «روضه‌الشهدا»ی واعظ کاشفی‌سیزوری در این دوره نوشته شده که به نثر است و از بهترین آثار در حوزه مرثیه و منقبت اهل‌بیت.

بخش ۵ به شعر آیینی دوران صفوی و قاجار اختصاص دارد که از پربرترین دوران مرثیه‌سرایی و شعر آیینی است با بزرگانی چون محتشم کاشانی و عمان‌سامانی؛ اگرچه وحشی و قآنی و خاصه بیدل‌دهلوی را نمی‌توان یکسره از شاعران آیینی دانست، هرچند اشعارشان سرشار از مفاهیم اخلاقی و معنوی است. بخش ۶ فصل دوم را نویسنده کتاب به «شعر آیینی مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی» اختصاص داده و از اقبال لاهوری گفته که به واقع از شاعران آیینی روشنگر معاصر است و شعرش تنها سوگ نیست، بلکه حماسه‌ای است که در آن مقام امام حسین(ع) در صدر قرار دارد. شاعر دیگر شهریار است که در اشعار آیینی قلب و احساس آن است، خاصه با شعر

وارش گیلانی: کتاب «شعر آیینی و تأثیر انقلاب اسلامی بر آن»، از زهرا محدثی‌خراسانی در ۳۵۱ صفحه توسط انتشارات مجتمع فرهنگی عاشورا منتشر شده است.

زهرا محدثی‌خراسانی از پژوهشگران شناخته‌شده در حوزه شعر انقلاب و دفاع‌مقدس و نیز شعر آیینی بوده و همچنین از جمله شاعرانی است که بیشتر اشعارش را در همین ۲-۳ حوزه، یعنی شعر انقلاب و دفاع‌مقدس و شعر آیینی می‌سراید.

اما کتاب «شعر آیینی و تأثیر انقلاب اسلامی بر آن» از جمله کتاب‌هایی است که برای کسانی که به هر دلیلی با حوزه شعر آیینی و شعر انقلاب و دفاع‌مقدس سر و کار دارند، بسیار مفید است. یعنی تعاریفی که از موضوعات ارائه می‌دهد و دلایل و مصادیقی که می‌آورد، گویای این است که نویسنده کتاب نتهنای از هوشمندی بالایی در دریافت موضوعی که به آن پرداخته برخوردار است، بلکه مطالعات وسیعی درباره موضوع دارد؛ منتها یک اشکال کوچک این کتاب این است که مثال‌ها کامل و کافی نیست و نویسنده می‌توانست از شاعران دیگر و نیز اشعار بیشتر و بهتر، خاصه باکیفیت‌تر استفاده کند. اگرچه ۸۰ درصد اشعار انتخابی از بهترین اشعار است اما مصادیق و نمونه‌شعرهای مناسب‌تر و بهتری هم می‌شد انتخاب کرد تا در ارتقای بیشتر و بهتر کتاب موثرتر باشد؛ اگرنه همین شعرها به‌عنوان نمونه‌ها و مصادیق‌های مناسب، اشکالی بر آنها وارد نیست اما حرف این است که بهتر از این هم می‌شد.

از فهرست کتاب نیز بخوبی می‌توان به خواندنی بودن کتاب پی برد. «سخن‌ناشر» در تعریف شعر آیینی، سخن خوشی است که زیرمجموعه شعر آیینی را به شیوه خود بیان کرده است. «درآمد» را دکتر محمدرضا سنگری نوشته و به وزن و سنگینی کتاب افزوده است. سنگری «ادبیات آیینی را تکیه‌گاه زیباسازی روح انسان و یازدارنده از تلاطم‌ها، تزلزل‌ها و

## تجدید

مروری بر رمان «دنیای قشنگ نو»

اثر آلدوس هاکسلی

## «تمدن صنعتی» میوه درخت ممنوعه!

- حسام آبنوس

«تمدن خوردم، تمدن مسمومم کرد؛ الوده شدم، خطاکاری خودم را خوردم.» این جملاتی است که در یکی از فصل‌های پایانی رمان «دنیای قشنگ نو» اثر نویسنده انگلیسی‌الدوس هاکسلی توجه من را به خود جلب کرد؛ جملاتی که ابتدا فقط برابرم جالب بود ولی به مرور که تکرار شد به تداعی آیهای از قرآن کریم در سوره بقره منجر شد. خداوند سبحان در آیه سی و پنجم از سوره بقره به آدم خطاب می‌کند که در «جنت» ساکن شُود و از هرچه خواست بخورد ولی به «درخت» نزدیک نشود که اگر نزدیک شود از «ظالمان» است (و لا تقربا هذه الشجره فتكونا من الظالمین). این آیه در مرور جملات بالا از رمان یک نویسنده انگلیسی به ذهنم خطور کرد. آدم پس از اینکه فریب شیطان را می‌خورد و به درخت مورد اشاره در آیه فوق نزدیک می‌شود و از میوه ممنوعه آن تناول می‌کند از بهشتی که در آن ساکن بوده رانده می‌شود. در صورتی که اگر فریب شیطان را نخورده بود در «جنت» مأوا داشت ولی انسان به خاطر گناهی که مرتکب شد و آن نافرمانی از دستور حق بود از بهشت رانده و روی زمین سرگردان شد تا زمانی که توبه او پذیرفته شد.

هرچند این قیاس بی‌ربط است و شاید نویسنده انگلیسی «دنیای قشنگ نو» روحش هم از وجود چنین آیهای بی‌خبر بوده ولی با این حال جملاتی که از زبان شخصیت «وحشی» کتاب مطرح می‌شود یادآور آیات فوق بوده؛ شخصیتی که طبق آموزه‌های دنیای جدید تعلیم ندیده و به عبارتی شرطی نشده و به همین خاطر وحشی معرفی می‌شود.

«تمدن مسمومم کرد» و این مسمومیت جز با خوردن چیز خوردنی حاصل نمی‌شود و این یادآور میوه درخت ممنوعه است. «خطاکاری خودم را خوردم» نیز اشاره به خطایی دارد که انسان در فرمانبرداری از دستور الهی مرتکب شد و با خوردن از میوه درخت ممنوعه از بهشت رانده شد و در زمین سرگردان شد.

در این رمان که شهید سیدمرتضی آوینی به آن توجه داشته و در مقالاتش ارجاعات بسیاری به آن داده است، تصویری از دنیا در سال ۲۴۰۰ میلادی ارائه شده است. نظمی آهنین جایگزین روابط انسان شده و انسان برای تسکین دردهایش ماده مخدر مصرف می‌کند تا فراموشی بر او مستولی شود و خوش باشد. دنیایی که ثبات در آن حرف اول را می‌زند و انسان‌ها در حد بردگان دنیای جدید که همان دنیای تمدن صنعتی است تقلیل یافته‌اند. خدا در آن تفکری کهنه معرفی می‌شود و همه چیز در مسیر افزایش کارکرد است.

مصرف حرف اول را می‌زند و هر چیزی که مصرف را توجیه کند ولو بی‌بهبود، ارزشمند است. رفتارهای ضد مصرف که زمینه کاهش آن را فراهم می‌کند با عنوان رفتارهای ضداجتماعی طرد می‌شود و همواره مصرف دایر بر مدار برنامه‌های رهبران دنیای جدید است. در این دنیا تعلقاتی نظیر خانواده، مادر، پدر، میهن و… رفتارهایی شرم‌آور معرفی می‌شوند و نویسنده بخوبی دنیای جدیدی را که پایه آن سود اقتصادی است ترسیم کرده است.

انسان تنهایی که تمدن او را بلعیده و تبدیل به برده ثبات کرده با مصرف مواد مخدر خود را تنها نمی‌بیند. روابط انسان‌ها در حد کامجویی جنسی تقلیل یافته و هرگونه وابستگی عاطفی در این دنیا منفی و ممنوع است. افراد با آموزش‌هایی که از دوران نوزادی تا بزرگسالی می‌بینند، شرطی می‌شوند تا انطور که ثبات دنیای نو حکم می‌کند زندگی کنند و در آن نفس بکشند. تغییر در این دنیا اگر قرار باشد ثبات را برهم بزند محکوم است و به همین خاطر کار کارگران هم با وجود پیشرفت‌های تکنولوژیک در جهت حفظ ثبات است.

حسی که پس از مطالعه این اثر به خواننده دست می‌دهد حسی شبیه دنیای کنونی ما است؛ دنیایی که شاید هاکسلی آن را خیلی دور تصور می‌کرده ولی در کمتر از یک قرن به واقعیت پیوسته و آنچه شاید برای هاکسلی کابوس تلقی می‌شده امروز دنیا انسان‌های ساکن بر کره زمین را تشکیل داده است؛ انسان‌هایی که در نظام آهنین لیبرال سرمایه‌داری محکوم به تنفس هستند و مغزی برای زندگی مطلوب خود ندارند و باید در تنهایی خود با شبکه‌های اجتماعی شریک باشند.